

دو یادداشت درباره‌ی:

«صدای سوم» در مواجهه با خطر جنگ،

مداخله‌ی امپریالیستی و تداوم سرکوب داخلی



نویسنده:

شهاب برهان

بازنشر:

کارگاه دیپلماتیک - خرداد ۱۳۹۷

## توضیح کارگاه:

آنچه در پی می‌آید اگرچه بیش از ده سال پیش و در فضای سیاسی ملتهب برآمده از تهدیدهای نظامی ایالات متحده علیه ایران نگاشته شده است (به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷)، اما با وضعیت کنونی ما همخوانی بسیار نزدیکی دارد؛ نه فقط از این منظر کلی که حیات تاریخی جامعه ما هنوز به سیاق تجارب صد و اندی سال گذشته در تلاقی‌ها و همسازی‌های استبداد و امپریالیسم رقم می‌خورد، بلکه همچنین از این زاویه‌ی مشخص که روند تلاقی‌های ادواری حاکمیت ایران و قدرت‌های امپریالیستی، اینک بار دیگر شرایط تهدید نظامی و تحریم اقتصادی و مداخله‌ی خارجی و آلترناتیوسازی از بالا را پیشروی جامعه‌ی ما قرار داده است؛ و شاید این بار - بنا به بحران‌های متعدد داخلی و جهانی - قدری حادث‌تر از گذشته. در چنین بستری پرآشوبی، نیروهای چپ ایران در واکنش به خطرات یادشده بار دیگر رویکردهای بسیار متناقضی را به نمایش می‌گذارند که دستیابی به اتحاد عمل حداقلی و مترقی چپ برای مواجهه‌ی نیرومندتر با وضعیت را از همیشه دشوارتر می‌سازد و در نتیجه، حرکت نیروهای ارتجاعی برای بهره‌برداری از بحران موجود را تسهیل می‌کند.

با نظر به چنین بافتاری، متن حاضر - از دید ما - حاوی هشدارها و بصیرت‌های مهمی در رابطه با جوانبی از موضع‌گیری چپ و دخالت‌گری‌اش در وضعیت خطیر حاضر است، که بازنشر و بازخوانی آن را مفید و حتی ضروری می‌سازد. باشد که به‌سهم خود بحث‌های سازنده‌ای برانگیزد.

کارگاه دیالکتیک - خرداد ۱۳۹۷

\* \* \*

## صدای سوم در برابر امپریالیسم، صهیونیسم و اسلام سیاسی<sup>۱</sup>

شهاب برهان

بر مبنای بحث ارائه شده<sup>۲</sup> در فوروم سوسیالیستی ایران (ISF) در ۲۵ اوت ۲۰۰۶

به عنوان مدخلی بر بحث امروز بی فایده نمی دانم فشرده ای از صحبتی را که چندی پیش در همین فوروم سوسیالیستی ایران تحت عنوان « بحران هسته‌ای، قلدری آمریکا و حق ایران » داشتیم، یاد آوری کنم.

در آن صحبت به پاره ای از دلائل موضع گیری یک جانبه در جنبش ضد جنگ که به نحو صریح یا ضمنی در ائتلاف با رژیم ایران قرار می گیرد اشاره کردم و گفتم که شعار کلی « صدای سوم » یعنی « نه جنگ امپریالیستی؛ نه جمهوری اسلامی؛ دفاع از جنبش های مردم ایران » برای برخورد مشخص با این ضدیت یک جانبه با جنگ افروزی آمریکا در جنبش ضد جنگ کافی نیست و ابهامات، تاریکی ها و چاله های در جنبش ضد جنگ وجود دارند که حتی طرفداران صدای سوم را در دام می اندازند. در این رابطه من محورهای زیر را مورد بحث قرار دادم:

می گویند: ایران هیچ یک از مقررات سازمان انرژی اتمی را زیر پا نگذاشته است و هیچ ایرادی بر کار آن وارد نیست؛ یا مگویند: خیلی از کشورها بمب اتمی دارند، چرا باید با ایران با تبعیض رفتار کرد؟ یا این که: انرژی هسته‌ای حق مسلم ایران است ...

باید به این ها جواب بدهیم که مرافعه هسته‌ای بین ایران و آمریکا اساساً یک مسأله سیاسی و استراتژیک برای هر دو طرف است. جنبه حقوقی هم البته بخشی از مسأله است که باید به آن هم پرداخت، ولی داوری کردن روی کل این مرافعه اساساً بر مبنای حقوقی، پرده بر ماهیت دعوا می کشد و گمراه کننده است.

ماهیت سیاسی قضیه این است که دعوای هسته‌ای برای آمریکا فقط بهانه ایست در جهت پیشبرد استراتژی خاورمیانه‌ی بزرگ و تسخیر ایران و نشان دادن یک حکومت سر به راه و تابع منافع امپریالیستی آمریکا. بدون تلاش هسته‌ای رژیم اسلامی هم آمریکا بهانه‌های دیگری دارد و خواهد داشت.

1. علی‌رغم توقعی که این عنوان ممکن است ایجاد کند، قصد من در اینجا بحث در باره امپریالیسم و صهیونیسم و معنای مبارزه با

آن ها نیست، بلکه صرفاً این است که مبارزه با جنگ افروزی این ها نباید به تقویت اسلام سیاسی منجر شود.

2. متن حاضر بر مبنای یادداشت هایی که برای بحث شفاهی تهیه شده بود نوشته شده و طبعاً تفاوت های اندکی با صحبت

شفاهی دارد و پانویس‌هایی هم بر آن افزوده شده است.

این دعوا برای رژیم ایران یک امر سیاسی و بخشی از بحران‌سازی خارجی برای مه‌ار بحران‌های داخلی و سرکوب اعتراضات مردم؛ تلاش برای مسلح کردن افعی اسلام سیاسی به دندان اتمی برای باج‌گیری بین‌المللی و گرفتن تضمین امنیتی برای خود است.

و اما تا جایی که به جنبه‌ی حقوقی مربوط است:

اولاً- این که ایران حق انرژی اتمی دارد، غفلت از این حقیقت است که رژیم اسلامی در پی دستیابی به سلاح اتمی است چون نه ایران با وجود اینهمه منابع فسیلی نفت و گاز در حال حاضر محتاج انرژی هسته‌ای است، و نه اولویت و فوریت انرژی جایگزین انرژی فسیلی برای آینده در حدی است که رژیمی تا این حد شکننده و منزوی حتا موجودیت اش را در یک بحران بین‌المللی و با تقبل تحریم و جنگ، به قمار بگذارد. رژیم تنها به این خاطر موجودیت اش را بر سر این موضوع به خطر می اندازد و تا پای نابودی ریسک می‌کند که در بحران موجودیت دست و پا می زند و موجودیت اش را در خطر می بیند.

ثانیاً- این که وقتی اسرائیل و پاکستان و غیره بمب اتم دارند چرا تبعیض در برابر ایران؟ ایران نه با رژیم اسلامی و نه حتا در یک رژیم کاملاً دموکراتیک و متمدن حق سلاح اتمی ندارد و همه کشورهای دیگر هم باید خلع سلاح هسته‌ای شوند. به بهانه مبارزه با تبعیض، از اتمی شدن این و آن کشور دفاع کردن، سیاستی غیر قابل دفاع است چون که افزودن کشورهای دیگر به لیست صاحبان سلاح‌های هسته‌ای چیزی جز افزودن بر نا امنی مردم دنیا نیست.

ثالثاً - این که « انرژی هسته‌ای حق مسلم ایران » است؛ اصلاً مسلم نیست، چون در دفاع از محیط زیست و پرهیز از تکرار حوادث فاجعه باری نظیر چرنوبیل باید از انرژی هسته‌ای دوری کرد. اما حتا اگر فرضاً انرژی هسته‌ای برای ایران قابل پذیرش هم باشد، مادام که رژیم وحشی و تروریست جمهوری اسلامی بر سر کار است، این تکنولوژی امکان دستیابی آن به سلاح اتمی را فراهم می‌کند و با وجود این صحبت کردن از حق مردم ایران برای دادن چنین امکانی به چنین رژیمی مثل این است که بگوئیم مردم ایران حق دارند طناب دار به گردن خودشان ببندازند و شعار بدهند: «خودکشی هسته‌ای حق مسلم ماست!» اغلب آنانی که از چنین حقی دفاع می‌کنند یادشان می‌رود برای دفاع از دیگر حقوق پایه‌ای مردم ایران و از جمله حق حاکمیت شان که لگدکوب رژیم جمهوری اسلامی شده است به میدان بیایند! مردم ایران باید به جای حق مسلح کردن این رژیم به توان اتمی، استیفای همه حقوق پایمال شده شان توسط این رژیم را به پیش بکشند، همان‌طور که کارگران آگاه ایران فریب این ترفندها را نخورده و با شعارهایی چون «تشکل مستقل حق مسلم ماست!» و «اشتغال، اشتغال، حق مسلم ماست!» نشان دادند که حق و حقوق شان را بهتر می‌شناسند.

اگر امپریالیسم آمریکا جنگ افروز است، جمهوری اسلامی هم جنگ طلب است. اگر امپریالیسم آمریکا بهانه‌جویی می‌کند، رژیم ایران تحریک می‌کند و بهانه می‌دهد. اگر امپریالیسم آمریکا با قلدری موازین و حقوق بین‌الملل را زیر پا می‌گذارد، رژیم اسلامی ایران هم در نقض همه استانداردهای بین‌المللی و زیر پا نهادن حقوق و مقررات پذیرفته شده بین‌المللی شُهره‌ی عالم است. مبارزه با جنگ باید مبارزه همزمان با جنگ افروز و جنگ طلب باشد.

اگر نباید به قلدری امپریالیسم آمریکا تن داد، رژیم فاشیستی اسلامی را هم نباید در جایگاه حق به‌جانب و مظلوم قرار داد و به آن امتیاز داد.<sup>3</sup> اگر امپریالیسم آمریکا حق حاکمیت مردم ایران را تهدید می‌کند، رژیم اسلامی این حق را نقداً غصب و لگدمال کرده است. باید به مبارزات مردم ایران علیه این هر دو دشمن برای کسب آزادی و برقراری حاکمیت خودشان بر کشور و سرنوشت شان کمک کرد.

من در آن صحبت گفتم که فعالان ضد جنگ را باید به مضرات یک‌جانبه‌گری شان متوجه ساخت. باید وضعیت جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ایران و مقاصد و اهداف شوم جمهوری اسلامی را از بحران‌سازی‌های هسته‌ای و تحریک فضای بین‌المللی برای سرکوب این جنبش‌ها تشریح کرد و روشن‌شان کرد که خسارات انسانی، سیاسی، تاریخی و معنوی موفقیت رژیم در سرکوب این جنبش‌هایی که تازه دارند از زیر خون و خاکستر ۲۷ ساله جوانه می‌زنند از خسارات اقتصادی و مادی یک تهاجم نظامی امپریالیستی کم‌تر نخواهند بود.

### تجربه‌ی حمله‌ی اخیر اسرائیل به لبنان

بعد از این مقدمه، به بحث امروز می‌پردازم که دنباله و تکمیل بحث یادشده است.

حمله نظامی اخیر اسرائیل به لبنان ( که به آن " باران تابستان " نام داده بود- باران بمب و آتش!) و پی آمدها و عوارض آن باید ما را یکبار دیگر به تأمل در باره جنبش ضد جنگ و آنچه « صدای سوم» اش می‌نامیم وادارد چون که جنگ لبنان مسأله ماهم بود و هست - نه فقط به دلیل کلی انسانی و این که « چو عضوی به درد آورد روزگار...» بلکه علاوه بر آن به چند دلیل مشخص :

دلیل اول این که این تهاجم آن‌طور که برخی تحلیل‌گران و مطلعین عنوان کرده‌اند بخشی از نقشه راه برای استراتژی خاورمیانه بزرگ آمریکا است که تحکیم موقعیت قلدری و کارگزاری اسرائیل در منطقه و تسخیر ایران از اهداف مقدم و اساسی آن است.

---

3. طوماری که اخیراً با عنوان «Stop War On Iran» منتشر شده و صدها امضای شخصی و نام مؤسسات گوناگون و از جمله امضای یرواند آبراهامیان، George Galloway، Tony Benn، Ramsey Clark، شاخه‌ای از حزب کمونیست آمریکا، بخش‌هایی از دو حزب کمونیست ایتالیا در آن دیده می‌شود، برجسته‌ترین برخورد یک‌جانبه با خطر جنگ علیه ایران است که بر افشای کاملاً به‌جا ولی یک‌طرفه سیاست‌های آمریکا و انکار جانب‌دارانه پروژه هسته‌ای از جانب رژیم اسلامی تنظیم شده است. جای تعجبی نیست که در لیست امضاهای این طومار ضد جنگ که مرزی بین مردم ایران و رژیم ضد مردمی حاکم بر ایران قائل نشده و هیچ افشاگری درباره آن ندارد، اسم علی خامنه‌ای راهم می‌بینیم. یقیناً اسم او را دیگران گذاشته‌اند ولی مهم این است که این متن نه فقط هیچ نکته‌ای برای آن که علی خامنه‌ای نتواند آن را امضا کند ندارد بلکه هیچ تفاوتی با موضع‌گیری‌های او علیه جنگ ندارد. نگاه کنید به: [StopWarOnIran.org](http://StopWarOnIran.org)

دلیل دوم این که - همان‌طور که سیمور هرش فاش کرد<sup>4</sup> - این تهاجم به لحاظ نظامی تمرینی از پیش تدارک شده و توافق شده توسط آمریکا و اسرائیل برای کوبیدن تأسیسات هسته‌ای و زیربنائی ایران بوده است.

سومین دلیل ارتباط این جنگ با ما ایرانی‌ها این است که علاوه بر جنگ افروزی آمریکا و اسرائیل، اسلام سیاسی هم یک طرف این جنگ است. رابطه متقابل جنبش‌های اسلام سیاسی و رژیم جمهوری اسلامی ایران یکی از فاکتورهای مهم در مسائل منطقه‌ای و انقلاب آتی ایران و سرنگونی این رژیم است. ضعف و قوت هر یک از آنان دیگری را تضعیف یا تقویت می‌کند. همان‌طور که سرنگونی جمهوری اسلامی جنبش‌های اسلام سیاسی را اساساً از لحاظ فلسفه سیاسی دچار ضربه استراتژیک می‌سازد، تقویت این جنبش‌ها هم آب به آسیاب جمهوری اسلامی می‌ریزد و لاقلاً موقعیت بین‌المللی و منطقه‌ای آن را تقویت می‌کند. مسأله شکست یا پیروزی نظامی نیروهای اسلامگرا در چنین جنگ‌هایی آنهمه اهمیت ندارد که پیروزی سیاسی‌شان، چون که به فلسفه سیاسی آنان، یعنی به داعیه‌های حکومتی آنان و این که آلترناتیو نظامات ستمگر و بی‌عدالتی‌های موجود در دنیا هستند اعتبار و مشروعیت می‌بخشد.

حزب‌الله لبنان نه فقط پس از آتش بس و با به عهده گرفتن کرایه خانه‌های بی‌خانمان شدگان تا یک سال و هزینه خانه‌سازی و اثاث منزل برای آنان و توزیع بسته‌های ده هزار دلاری به هر خانوار در زیر عکس‌خامنه‌ای و در برابر دوربین‌های تلویزیونی، بلکه اساساً در جریان جنگ که همچون تنها نیروی مقابله با اردوی ظالمان جلوه‌گر شد، سرمایه سیاسی کلانی اندوخت.

حملات بی‌حد و مرز و مافوق‌تصور اسرائیل به لبنان و حمایت قاطع آمریکا و متحدین‌اش تحت عنوان «حق اسرائیل برای دفاع از خود»، و چراغ سبز دادن و وقت‌کشی حساب شده و فرصت دادن‌های دولت‌های غربی و سازمان ملل به اسرائیل برای کوبیدن هرچه بیشتر لبنان از یک طرف، و عرض اندام حزب‌الله لبنان به‌عنوان تنها نیروی مقاومت در این معرکه از طرف دیگر، یک دوقطبی گسترده در دنیا حول آمریکا و اسرائیل و متحدانشان

---

4. سیمور هرش روزنامه‌نگار و محقق در نشریه نیویورکر شماره ماه اوت در این رابطه مطالبی نوشته است. بنا بر گزارش منابع هرش، با اینکه کاخ سفید به علت مخالفت شدید فرماندهان نظامی، طرح حمله با بمب اتمی به ایران را کنار گذاشته است، ولی به علت پافشاری کاخ سفید روی حمله نظامی، نیروی هوایی که تکیه اصلی جنگ طلبان واشینگتن است، طرحی برای حملات سنگین با سلاح‌های نوع جدید سنگر شکن برای حمله به ایران تهیه کرده است هرش، اشاره به استراتژی جنگی جدید ارتش آمریکا دارد که نشان می‌دهد حمله به زیرساخت‌ها و شهروندان غیرنظامی در جنگ‌های جدید تصادفی نیست، بلکه محور اصلی استراتژی جنگی نوین به شمار می‌آید که علاوه بر اهداف نظامی، هدف‌های سیاسی را تعقیب می‌کند. بنا بر گفته یک مقام اطلاعاتی ارشد سابق، اوایل بهار امسال برنامه ریزان سطح بالای نیروی هوایی آمریکا، تحت فشار کاخ سفید یک نقشه جنگی برای حمله قطعی به تأسیسات هسته‌ای ایران تنظیم کرده و با مقامات همتای خود در اسرائیل مشورت را آغاز کردند. این مقام گفت سوال اصلی برای نیروی هوایی ما این بود که چگونه میتوان با موفقیت به اهداف در ایران حمله کرد؟ مقامات نیروی هوایی تاکتیک‌های جدید خود را با اسرائیل در میان گذاشتند و گفتند باید روی بمباران متمرکز شویم و اطلاعاتی را که ما در مورد ایران و شما در مورد لبنان را مبادله کنیم. رئیس ستاد مشترک ارتش و وزیر دفاع دونالد رامسفلد در جریان این مذاکرات قرار داشتند. یک مشاور دولت آمریکا که به مقامات کاخ سفید نزدیک است به بوش گفت: اسرائیلی‌ها به ما گفتند این یک جنگ ارزان با مزایای بسیار خواهد بود. چرا با آن مخالفت کنیم. ما میتوانیم موشک‌ها، تونل‌ها و سنگرها را از هوا بمباران کنیم. این نمونه‌ای خواهد بود برای «عملیات» در ایران. (برگرفته از سایت روشنگری)

به‌مثابه‌ی اردوی ظالمان در یک سو و حزب‌الله لبنان به‌مثابه‌ی تنها مدافع مظلومان در سوی دیگر ایجاد کرد. نفرت شدید از توحش کم‌مانند دولت اسرائیل و همدستی تبهکارانه دولت‌ها و رسانه‌های غربی در این جنایت هولناک علیه مردم بی‌دفاع و بی‌گناه لبنان، همه به مدال‌های افتخار بر سینه حزب‌اللهی‌های لبنان تبدیل و باعث نوعی اغماض و همدلی و تحسین و حمایت از حزب‌الله حتا در میان مخالفان آن و برخی نیروهای مترقی و چپ شدند.

به نظر من مهم‌ترین، منفی‌ترین و پایدارترین پیامد و عارضه حمله نظامی اسرائیل به لبنان این بود که حزب‌الله را تقویت کرد؛ فلسفه سیاسی اسلامگرایان را در لبنان مشروعیت بخشید و نه فقط در لبنان بلکه در دیگر کشورها هم جریانات اسلامی مشابه را تشجیع کرد و توهم مردمانی را که از بی‌عدالتی و از صهیونیسم و امپریالیسم زجر کشیده‌اند نسبت به چنین جریاناتی افزایش داد.

اسرائیل با حمله به لبنان بزرگترین خسارت و لطمه‌ای که به مردم و آینده لبنان زد، نه ویران کردن لبنان، بلکه آباد کردن حزب‌الله بود. ضربات نظامی به حزب‌الله هر قدر هم که بوده باشد و حتا اگر بتواند خلع سلاح اش کرده و از جنوب لبنان بتاراند اش، جنگ افروزان اسرائیل و آمریکا فلسفه سیاسی این جریان را تقویت کردند. دولت‌های اسرائیل و آمریکا ادعا کردند که جنگ نه با حزب‌الله لبنان بلکه با ایران است؛ اما درست به رژیم ایران خدمت کردند. پیروزی حزب‌الله لبنان به حساب بستانکار جمهوری اسلامی هم ریخته شد. حتا این که رژیم ایران است که حزب‌الله لبنان را مسلح کرده و موشک‌هایی که به اسرائیل زده شد مال ایران بوده و پول‌هایی که حزب‌الله برای معامله با آسیب دیدگان جنگ و خریدن آنان خاصه خرجی می‌کند از دلارهای نفتی ایران است، به حساب ستم ستیزی و انسان دوستی ستمگرترین ضد انسان‌ترین رژیم گذاشته می‌شوند! اگر فردا جنگی علیه ایران شروع شود با توجه به تجربه لبنان، جبهه جهانی ضد جنگ به‌مراتب بیش از پیش با رژیم ایران همدلی خواهد کرد و او را طرف مظلوم و قابل دفاع خواهد دانست. ستمی غیر قابل وصف که در حق مردم لبنان کردند، از هم اکنون و پیشاپیش به حساب حقانیت و مظلومیت جمهوری اسلامی واریز شده است. هم اکنون اصرار رژیم اسلامی به تداوم غنی‌سازی اورانیوم، دل‌نه فقط دشمنان آمریکا و یهود، بلکه حتا دل بسیاری از انسان‌های رنجور از زورگوئی و نظم ظالمانه جهانی را که همین چند روز پیش شاهد ماجرای لبنان بوده‌اند خنک می‌کند، با وجود این که می‌دانند این پافشاری رژیم ایران خطر جنگ را شدت می‌بخشد!

با توجه به جنگ لبنان، زمینه‌های روانی و حتا سیاسی یک‌جانبه‌گری در جنبش ضد جنگ تقویت شده و سکوت در قبال اسلام سیاسی و خودداری از مرزبندی با آن حتا به صف سوسیالیست‌ها هم در طیف موسوم به «صدای سوم» سرایت کرده است، از ترس این که مبادا در کنار صهیونیسم و امپریالیسم و در برابر مظلومین قرار بگیرند! لازم است که ما در این زمینه هشیار و حساس باشیم و یک‌بار دیگر جایگاه «صدای سوم» را در جنبش ضد جنگ و جایگاه خودمان را در طیف صدای سوم بررسی کنیم.

## رنگین کمان جنبش ضد جنگ

جنبش ضد جنگ دو مشخصه اساسی دارد: یکی این که جنبشی است فقط ضد جنگ و نه هیچ چیز دیگری. از چنین جنبشی در کلیت آن نمی توان توقع داشت که جبهه ای مثلا ضد سرمایه داری؛ یا ضد امپریالیستی؛ یا جنبشی برای پیکار مثلا با جمهوری اسلامی یا برای دموکراسی باشد. و مشخصه دوم این که درست به همین خاطر، طیف بسیار متنوعی از مخالفان جنگ را که انگیزه ها و اهداف متفاوتی از مخالفت با جنگ دارند در بر می گیرد که غالبا اصلا سنخیتی باهم ندارند.

برخی پاسیفیست اند، یعنی با هر جنگی مخالف اند.

برخی فقط با جنگ معینی مخالف اند. برخی با جنگ معینی مخالفت می کنند فقط چون آن جنگ منافع خودشان را به خطر می اندازد. مثلا مسأله برای برخی ها در کشورهای غربی در جنبش های ضد جنگ فقط این است که کشور خودشان از جنگ و هزینه های انسانی و اقتصادی آن برکنار بماند. یا در رقابت با آمریکا و سلطه اوست که با جنگ مخالفت می کنند اما در حقیقت هیچ برایشان اهمیت ندارد که چه با جنگ و چه بی جنگ چه بر سر مردم ایران یا فلان کشور مفروض می آید.

برخی مخالفان جنگ هم که حتا علنا و صریحا از رژیم ایران دفاع می کنند مثل دولت های کوبا و ونزوئلا، کاری به این ندارند که به یک رژیم ضد بشری خوناشام و تبهکار کمک می کنند؛ آن ها به خیال خودشان دارند امپریالیسم را تضعیف می کنند؛ و تنها چیزی که مورد نظرشان است این است که در محاصره امپریالیستی متحدی اقتصادی و سیاسی و یک رأی اضافی در سازمان ملل به نفع خودشان دست و پا کنند.

رژیم ایران و جریانات اسلامگرا هم از جنبش های ضد جنگ بهره برداری می کنند و تلاش دارند آن ها را زیر نفوذ و چتر خود در آورند. جریانات اسلامگرا یا حزب اللهی نه در ضدیت با امپریالیسم و صهیونیسم بلکه در ضدیت با آمریکا و یهود است که در آکسیون های ضد جنگ علیه ایران یا لبنان و فلسطین و عراق شرکت می کنند، اما از عملیات ۱۱ سپتامبر لذت می برند و آرزو دارند که ایران صاحب بمب اتمی بشود و اسرائیل را بزند.

طبیعی است که در قبال همه این جریانات و گرایشات رنگارنگ نمی شود سیاست واحدی داشت و توقع این که کلیت جنبش ضد جنگ را بتوان به شعارهایی نظیر نه جنگ افروزی آمریکا، نه جمهوری اسلامی و حمایت از مبارزات مردم ایران متقاعد کرد غیر واقع بینانه است. به همین سبب است که شکل گیری یک گرایش معین در جنبش ضد جنگ که مخالفت یک جانبه صرفا با جنگ افروزی امپریالیستی را رد می کند ضرورت یافته است.

## صدای سوم چیست و چه جایی در جنبش ضد جنگ دارد؟

گرایش هست که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی (چه از طریق جنگ یا محاصره اقتصادی) توسط آمریکاست، گرایش دیگری هم هست که مخالفت اش با جنگ یا محاصره اقتصادی به خاطر مخالفت اش با سرنگونی جمهوری اسلامی است. هر کدام از این ها را به طور قراردادی صدای اول یا صدای دوم بنامیم، صدای سوم



در برابر هر دوی این ها گرایشی است که طرفدار سرنگونی جمهوری اسلامی به دست خود مردم ایران است و نه فقط مخالف جنگ و تحریم اقتصادی، بلکه همچنین مخالف هر شکلی از مداخله امپریالیستی در بردن و آوردن حکومت در ایران است.<sup>5</sup>

صدای سوم به این اعتبار که با موضعگیری یکجانبه در جنبش ضد جنگ علیه جنگ افروزی امپریالیسم و به سود جمهوری اسلامی مخالف است، گرایشی متمایز در درون این جنبش است.

اما در همین طیف صدای سوم هم نقاط ضعف و آسیب پذیری های سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی گوناگونی وجود دارد که در سر بزنگاه هائی مثل جنگ اخیر لبنان برخی جریانها را به یکجانبه گری و خود داری از مرزبندی با اسلام سیاسی و بعضاً حتی حمایت باصطلاح تاکتیکی از آنان سوق می دهند.

اعتقاد به نسبییت فرهنگی که با ارزش های جهانشمول انسانی و حقوق بشر در تضاد است، یکی از توجیهات حمایتگری از جنبش های اسلام سیاسی است.

ضد راسیسم هم در موضعگیری علیه اسلام گرایی غالباً محتاط است و آن را با نژاد پرستی یکی می گیرد؛ همان طور که در مسأله ممنوعیت حجاب اسلامی در مدارس فرانسه، دفاع کاملاً به جا و لازم از آزادی پوشش و مبارزه با راسیسم، بهانه یکجانبه گری و نادیده گرفتن تهاجم سیاسی سازمان یافته جریان های اسلامگرای فاشیست شد.

جنبش های اسلام گرا دو نقطه قوت دارند که برخی چپ های خلقی را در طرد قاطعانه آنان دچار تردید و چون و چرا می کند. یکی توده ای بودن آن هاست و دیگری رزمندگی شان. اما اینان جریاناتی ضد آمریکائی و ضد یهود اند که خودشان را در صفوف مبارزان ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم جا داده اند و کم نیستند متأسفانه جریانات چپی که به خاطر سطحی بودن ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم خودشان، آنان را نیروهای ضد امپریالیست و ضد صهیونیست به حساب می آورند و با آنان اتحاد می کنند. بخشی از این جریانات اصلاً متوجه تغذیه متقابل امپریالیسم و صهیونیسم و اسلام سیاسی از یکدیگر نیستند و رابطه را یک طرفه می بینند.

برای برخی ها جمهوری اسلامی چون در حکومت است و امتحان پس داده است، قابل دفاع نیست ولی جنبش های اسلامی که در اپوزیسیون حکومت های وابسته و فاسد اند و با صهیونیسم و آمریکا هم می جنگند، نیروهای

---

5. اکبر گنجی که در آمریکا دوره افتاده و در هر محفلی خود را به عنوان کسی که سخنگوی مردم ایران و لایق پر کردن جای خالی رهبری برای یک آلترناتیو دموکراتیک معرفی می کند، در سخنرانی خود در جمع هنرمندان پیشرو هالیوود نیز خود را سخنگوی صدای سوم معرفی کرد و گفت: « در هیاهوی بنیادگرایان و هواداران نظامی گری خط سومی هم وجود دارد که مخالف بنیادگرایی و نظامی گری، هر دو، است. رسالت من این است که این صدای سوم را به گوش جهانیان برسانم. » (سایت اخبار روز - پنج شنبه ۱۹ مرداد ۱۳۸۵ - ۱۰ اوت ۲۰۰۶)

نه تنها کسی به اکبر گنجی چنین رسالتی نداده است، بلکه وی اصلاً در طیف صدای سوم جا نمی گیرد. او با وجود مرزبندی هائی که با نظام ولایت فقیه دارد، با سرنگونی این رژیم زیر پوشش پرهیز از خشونت صراحتاً مخالفت می کند و از طرف دیگر هم علی رغم فاصله نگهداشتن ظاهر سازانه اش از دستگاه رسمی دولت آمریکا و انتقاد به سیاست جنگی بوش، با مداخله های سیاسی دولت آمریکا برای جایگزینی حکومت ایران هیچ مخالفتی ندارد و خود درست به همین قصد راهی آمریکا شده است.

مستحق حمایت اند! آنان به این ترتیب با حمایت از این جریانات، به تبدیل شدن آنان به حکومت‌های اسلامی آینده کمک می‌کنند و چنین است که خمینی‌های ۱۵ خرداد به خمینی‌های ۲۲ بهمن تبدیل می‌گردند.

صدای سوم با همه این نقاط آسیب‌پذیر باید مبارزه و خود را در برابر آسیب‌های آن‌ها واکسینه کند.

نکته دیگری که از واقعیت سرسخت بر می‌خیزد و یکی از اصلی‌ترین توجیهاات و زمینه‌های سکوت و مماشات یا حتا ائتلاف برخی نیروهای مترقی و چپ با جمهوری اسلامی ایران و اسلام سیاسی به‌طور کلی است، فقدان یک آلترناتیو مترقی و چپ در میدان عمل است. این یک بینش بسیار فراگیر است که در شرایط فقدان آلترناتیو دیگری به‌جز همین اسلام سیاسی در برابر امپریالیسم (و صهیونیسم) و در این جنگ و تقابلی که میان ظالم و مظلوم جریان دارد باید طرفی را گرفت و بی‌طرفی عملاً باز گذاشتن دست ظالم بر روی مظلوم است.<sup>۶</sup>

اگر در مبارزه طبقاتی، در مبارزه میان ستمگران و ستمکشان، ناحقان و برحقان، بی‌طرفی بی‌شرفی است، اما این تعهد به جانب‌داری از یک طرف را به دعوای میان امپریالیسم یا صهیونیسم با اسلام سیاسی تعمیم دادن یک سانتیمان‌تالیسم اخلاقی با عوارض فاجعه‌بار سیاسی است. ما هرگز مجبور نیستیم آینده و سرنوشت مردم را به انتخاب میان دو فاجعه و دو نکبت وابسته کنیم. محکوم کردن هر دو بی‌طرفی نیست، طرف‌منافع و به‌روزی مردم را گرفتن است.

اسلام سیاسی تا در اپوزیسیون است، و در شرائط خلأ نمایندگی حقیقی مردم، بر استیصال توده‌های لگدمال‌شده از بی‌حقی و استثمار و نابرابری و سیاه‌روزی سوار می‌شود، اما نماینده حقوق و آزادی خواهی و برابری‌طلبی و

6. پیش از وقوع این جنگ در ماه مه همین امسال نوام چامسکی در سفر اش به لبنان در ضاحیه با سیدحسن نصرالله رهبر حزب‌الله دیدار و گفتگو کرد و پس از آن، به نوشته سایت حزب‌الله، در گفتگو با تلویزیون رویترز از وی تجلیل به عمل آورد و او را «شخصیتی عاقل و هوشیار و تحلیلگر اوضاع لبنان که از همه چیز با خبر است»، توصیف کرد. چامسکی پس از دیدار دوساعته اش با دبیر کل حزب‌الله لبنان در مورد علت توجیه حفظ سلاح حزب‌الله به خبرنگاران گفت: «این سلاح بازدارنده در برابر هرگونه تجاوزات احتمالی است و چندین دلیل برای اینکه حزب‌الله سلاح خود را حفظ کند وجود دارد که در جایگاه خودش درست است. وی افزود: حتی اگر در منطقه سازش سیاسی کاملاً صورت گیرد و خطرات و خشونت کاهش و یا از بین برد باز هم باید سلاحی جهت پاسخ دادن به هرگونه تجاوز باشد و ارتش لبنان نمی‌تواند به این تجاوز پاسخ دهد».

این‌گونه حمایت‌ها که آشکارا با فقدان نیروی مقاومت دیگری در میدان توجیه می‌شوند، هیچ کمکی به پیدایش یا تقویت نیروهای مترقی ضد صهیونیسم نمی‌کنند. بویژه وقتی که چنین خطائی از سوی اتوریته‌های فکری و معنوی همچون چامسکی صورت بگیرد، ضایعات بیشتری دارد و مرتجعین با استناد به حمایت آنان، چپ‌ها را در موضع تدافعی قرار می‌دهند و متقاعد کردن چپ‌هایی که به آنان اعتقاد و احترام دارند، دشوارتر می‌شود. ما این مصیبت را با تلخی و سنگینی زیاد در حمایت بلوک شوروی و بسیاری از نیروهای چپ و مترقی در جهان از خمینی در جریان و در فردای انقلاب ۵۷ تجربه کرده ایم.

آن زمان نشریه «کار» ارگان فدائیان اکثریت در مقاله‌ای دنیا‌دیدگی، تجربه و پختگی سیاستمداران و آکادمیسین‌های شوروی را به‌عنوان حجت صلاحیت آنان در تشخیص ماهیت رژیم خمینی، و جوانی و خامی و بی‌تجربگی ما را دلیلی بر ضرورت تبعیت از تحلیل شوروی‌ها اقامه کرد. نشریه «راه کارگر» در جواب نوشت که آنان هیچ نمی‌فهمند و این ما جوان‌ها ی کم تجربه و خام هستیم که صلاحیت تشخیص داریم و خمینی و رژیم اش را هرگز به‌عنوان انقلابی و ضد امپریالیست و طرفدار استثمار شونده‌گان به رسمیت نمی‌شناسیم. (نقل به معنی)

اگر در آن زمان مرعوب اتوریته‌ها نشدیم و در زیر وزنه کمر شکن آن‌ها مقاومت کردیم، امروز بعد از این همه تجربه به طریق اولی نباید از اتوریته‌ها مرجع تقلید بسازیم؛ بلکه باید با جسارت لغزش‌های‌شان را به آنان گوشزد و از خطاهای‌شان انتقاد کنیم.

بهریزی آنان نیست؛ نماینده توهم آنان است و هنگامی که به قدرت می‌رسد، نظام استثمار سرمایه‌داری را با خشونت، سرکوبگری، بی‌حقی و نابرابری بیش‌تر و همراه با آپارتاید جنسی بازسازی و پاسداری می‌کند. اسلام سیاسی نماینده طبقات تحت‌ستم و استثمار و سخنگوی مظلومان نیست.

با حمایت از این یا آن شق ارتجاع، به بهانه‌ی فقدان یک آلترناتیو مطلوب و حاضر در صحنه، و با پروراندن فاشیسم چطور می‌شود از دایره‌ی شوم فقدان آلترناتیو بیرون آمد؟ چه‌هائی را که به هر دلیل و در هر شکل و حدی از اسلام‌گرایان یا از جمهوری اسلامی حمایت می‌کنند (در تحلیل نهائی برای آن که آلترناتیو بهتری نقداً وجود ندارد) باید متوجه کرد که نه فقط به تکوین چنین آلترناتیوی کمک نمی‌کنند، بلکه نقداً دشمنان و مولنوع این آلترناتیو را تقویت می‌کنند. چه‌های حقیقی به‌جای توسل به این گونه بهانه‌ها موظفانند به جنبش‌های مترقی دموکراتیک و کارگری در برابر حکومت‌های استبدادی و نیز عرض‌اندام آن‌ها در برابر اسلام سیاسی کمک کنند و به شکل‌گیری آلترناتیو مطلوب یاری برسانند.

جزو دلائل مخالفت با جنگ علاوه بر ممانعت از اجرای نقشه‌های جهان‌گسترانه امپریالیسم و آسیب‌های مالی و اقتصادی و جانی به مردم، این هم باید باشد که چنین تهاجمات و تجاوزاتی به جنبش‌های اسلام سیاسی میدان و پروبال می‌دهد و در زمین‌های شخم‌زده شده با بمب و آبیاری شده با خون، تخم تروریسم و فاشیسم سبز می‌شود.

مسأله فقط جنگ آمریکا با ایران نیست؛ جنبش اسلام سیاسی در جهان هم هست؛ مسأله فقط بحران هسته‌ای ایران نیست؛ بحران آلترناتیو در برابر امپریالیسم و اسلام سیاسی هم هست. مخالفت با جنگ افروزی امپریالیسم، بدون مخالف با اسلام سیاسی و فاشیسم سبز مخالفتی جدی نیست، چرا که این دو شر همدیگر را متقابلاً تقویت می‌کنند. تنها مبارزه جدی علیه هر یک از این‌ها آن است که علیه هر دوی آن‌ها باشد؛ و مبارزه جدی علیه این‌ها دو، تنها در آن است که برای تقویت جنبش‌های مستقل و مترقی اجتماعی در برابر آن‌ها و پر کردن خلأ آلترناتیو دموکراتیک، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری در برابر آن‌ها باشد.

با این ملاحظات است که من معتقدم ما در طیف متنوع «صدای سوم» باید فرکانس رادیکالی را به وجود بیاوریم و طنین آن را هر چه وسیع‌تر به گوش فعالان ضد جنگ و مردم دنیا برسانیم؛ فرکانسی که با تصریحات و تأکیدات زیر متمایز می‌شود:

- «نه!» به جنگ افروزی آمریکا، اسرائیل و متحدین شان؛ و «نه!» به جنگ طلبی و تحریکات جمهوری اسلامی؛
- «نه!» به تحریم اقتصادی؛ و «نه!» به غنی‌سازی اورانیوم؛
- «نه!» به جمهوری اسلامی ایران؛ و «نه!» به اسلام سیاسی در منطقه؛
- «نه!» به مداخله‌گری امپریالیستی در حق حاکمیت مردم ایران بر سرنوشت خود؛

- «نه!» به آلترناتیوسازی ها و رهبرتراشی ها با کمک امپریالیست‌ها؛
- زنده باد همبستگی بین‌المللی برای تقویت جنبش‌های مستقل، آزادی خواه و برابری طلب کارگران، زنان و ملیت‌های ایران در برابر جمهوری اسلامی و امپریالیسم و برای به دست گرفتن سرنوشت خود!

با توجه به این که صدای سوم منحصر به سوسیالیست‌ها نیست و نمی‌تواند هم باشد، ما ضمن تلاش برای رایکالیزه شدن آن باید در دل جنبش ضد جنگ از مسأله جنگ و ضد امپریالیسم فراتر برویم و پیوندهائی با جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری و سازمان‌ها و تشکل‌های طرفدار سوسیالیسم در دفاع از جنبش کارگری ایران و برای تقویت آلترناتیو سوسیالیستی ایجاد کنیم.

---

## «صدای سوم» با جنگ؛ بی جنگ؛ تا جنگ! و دو لغزشگاه در برابر صدای سوم

شهاب برهان

بر مبنای بحث شفاهی ارائه‌شده در اتاق اینترنتی ایرانیان سوسیالیست ارائه شده است.

قبلا هم به من در همین اتاق چند بار امکان داده شده است تا نظرات ام را در باره صدای سوم بیان کنم. من عمدتاً درباره آسیب‌پذیری‌های صدای سوم و لغزشگاه‌های احتمالی‌اش صحبت کرده‌ام و امروز هم در همین چهارچوب به نقاط دیگری از آسیب‌پذیری‌های «صدای سوم» اشاره خواهم داشت.

در بحث امروز زیر عنوان «صدای سوم، با جنگ؛ بی جنگ؛ تا جنگ»، ابتدا خیلی کوتاه به پیوند آن با مسأله‌ی جنگ اشاره می‌کنم؛ سپس این پرسش را طرح می‌کنم که اگر وقوع جنگ منتفی شود، آیا صدای سوم هم منتفی می‌شود و موضوعیت‌اش را از دست می‌دهد؟ و بالاخره روی موضعی مکث می‌کنم که صدای سوم را تا وقوع جنگ قبول دارد ولی وقتی جنگ در گرفت آن را منتفی می‌داند!

در دنباله بحث، روی دو سؤال مهم در برابر صدای سوم تأمل خواهم کرد: یکی این که: دشمن عمده آمریکا است یا رژیم اسلامی؟ و نوک حمله و لبه‌تیز مبارزه نیروی سوم متوجه امپریالیسم باید باشد یا متوجه رژیم اسلامی؟ و دومی این که سرنگونی رژیم مهم تر است یا موجودیت ایران؟

### پیوند «صدای سوم» با جنگ

«صدای سوم» در ارتباط با احتمال تهاجم نظامی به ایران توسط آمریکا و احیاناً متحدان‌اش پدیدار شده است.<sup>7</sup> این گرایش، واکنشی است به دو گرایش که یکی خواهان تهاجم نظامی آمریکا برای سرنگونی جمهوری اسلامی

---

7. دو تن از شرکت‌کنندگان در مباحثات اتاق، نسبت به آنچه من «صدای سوم»‌اش نامیدم تذکراتی دادند. یک تذکر این بود که صدای سوم بعد از پیدایش جریان اصلاح‌طلبان حکومتی و برای موضع‌گیری در قبال هر دو جناح حکومتی پدیدار شد و تازگی ندارد. تذکر دوم هم یادآوری می‌کرد که صدای سوم تازگی ندارد چون از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی موضع مستقل سوم در برابر این رژیم و آمریکا به وجود آمد.

من در پاسخ به این تذکرات گفتم که انواع مواضع مستقل در برابر دو قطبی‌ها در این سال‌ها تحت عنوان صدای سوم وجود داشته است ولی این «صدای سوم» که من از آن حرف می‌زنم با آن‌ها فرق دارد و مشخصاً در رابطه با خطر تهاجم نظامی آمریکا به ایران و در دوره حکومت جرج والکر بوش به وجود آمده است و موضوع مشخصی است که نباید آن را با هر صدای سوم دیگر مخلوط کرد.

است و دیگری که در مخالفت با تهاجم نظامی به ایران، در کنار جمهوری اسلامی قرار می گیرد. شعار «نه به جنگ امپریالیستی! نه به جمهوری اسلامی!» یک موضع سوم در برابر دو موضع یاد شده در قبال جنگ است. اگر احتمال جنگ پیش نیامده بود، «صدای سوم» به وجود نمی آمد. به این دلیل و تا اینجا «صدای سوم» با جنگ تداعی می شود. اما اگر از این پس احتمال جنگ از میان برود، آیا «صدای سوم» هم دیگر موضوعیت اش را از دست می دهد و باید خاموش شود؟

اگر صدای سوم خودش را فقط با شعار «نه به جنگ امپریالیستی! نه به جمهوری اسلامی!» معرفی کند، منطقاً باید همین انتظار را داشت. «صدای سوم» تا جایی که به جنگ «نه!» می گوید، به جنگ مربوط است و در جنبش ضد جنگ جا و موضوعیت دارد. جای تعجبی ندارد اگر بلند شدن سرو صدا در باره احتمال حمله نظامی، جنبش ضد جنگ و صدای سوم در درون آن را به تکاپو بیاندازد، و کش پیدا کردن حالت نه جنگ و نه صلح و رویکرد به دیپلماسی و مذاکره، فتیله آن ها را پائین بکشد. اگر فرضاً احتمال جنگ با ایران بکلی از میان برود جنبش ضد جنگ علیه ایران هم از بین می رود. در آن صورت، «صدای سوم» هم با مضمون ضد جنگی که دارد موضوعیت اش را از دست می دهد، اما فقط مضمون ضد جنگی اش را، ولی از بین نمی رود چون صدای سوم چیزی بیش از یک موضع ضد جنگ است و اگر چه از دل جنبش ضد جنگ زائیده شده، ولی بدون جنگ و مستقل از جنگ هم موضوعیت دارد.

### «صدای سوم» بی جنگ

آنچه مردم ایران را از بیرون تهدید می کند فقط خطر جنگ نیست، فقط محاصره اقتصادی نیست؛ بلکه نقشه امپریالیسم آمریکا برای به دست گرفتن سرنوشت ایران است که محاصره اقتصادی و جنگ می توانند ابزارها و شیوه هایی در این راه باشند. ما ضمن آن که خواهان سرنوشتی جمهوری اسلامی هستیم مخالف هرگونه مداخله امپریالیستی در رقم زدن سرنوشت ایران و مردم آن هستیم. پس «صدای سوم» برای ما فقط صدای مخالفت با مداخله نظامی نیست؛ بلکه علاوه بر آن صدای مخالفت با حاکمیت رژیم اسلامی از یک طرف و مخالفت با هر شکلی از مداخله امپریالیستی در امور ایران از جمله در تدارک و تعیین جایگزین برای این رژیم است. به این دلیل، صدای سوم نباید خود را فقط با شعار «نه به جنگ امپریالیستی! نه به جمهوری اسلامی!» معرفی کند. این شعار تنها می تواند جنبه ضد جنگ صدای سوم را بیان کند. شعاری که صدای سوم را کما بیش به تمامی می تواند بیان کند «سرنگون باد جمهوری اسلامی و "نه!" به هرگونه مداخله امپریالیستی» است.

منظور من ابداً این نیست که ما باید این شعار را جایگزین شعار «نه به جنگ امپریالیستی! نه به جمهوری اسلامی!» بکنیم. این شعار در رابطه با خطر جنگ و در جنبش ضد جنگ جا و اهمیت زیادی دارد و به خاطر آن که شمشیر این جنگ هنوز هم با نخ نازکی بر فراز سر مردم ایران آویزان است این شعار را حتماً با صدای هر چه بلندتری باید تبلیغ کنیم منتها باید آگاه باشیم که اولاً این شعار صرفاً یک شعار ضد جنگ است و ثانیاً بیش تر با

نیروهای ضد جنگ غیر ایرانی تناسب دارد؛ بیشتر در میدان عمل آن‌ها کارکرد دارد. ما باید برای جنبش‌های سیاسی و اجتماعی داخل کشور شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی و "نه!" به هرگونه مداخله امپریالیستی» را تبلیغ کنیم چون اولاً ضدیت با جنگ را هم در خود دارد و ثانیاً اگر هم جنگ منتفی شود و جنبش ضد جنگ هم ایران را رها کند، ما هنوز با رژیم اسلامی و با مداخلات امپریالیستی و با نیروهائی در داخل که در ائتلاف با دشمن داخلی یا با دشمن خارجی راه رهائی مردم ایران را سد می‌کنند دست به گریبان خواهیم بود. پس، نه صدای سوم فقط صدای ضد جنگ است و نه نیروی سوم فقط جنبش ضد جنگ. تبلیغ این دوشعار (البته هر کدام در جای خود و بسته به مخاطبین اش) نه تنها منافاتی ندارد بلکه ضرورت هم دارد.

توجه داشته باشیم که در همان محدوده ضد جنگ هم مضمون شعار «نه به جنگ امپریالیستی! نه به جمهوری اسلامی!» برای نیروهای ایرانی و غیر ایرانی نمی‌تواند عیناً یکسان باشد، به این دلیل روشن که حساسیت‌ها و میدان عمل دو بخش داخلی و بین‌المللی نیروی سوم متفاوت است. هر یک از آن‌ها انگیزه‌ها و نقش متفاوتی در این حرکت دارند. اگر ما از عبارت «نه به جمهوری اسلامی!» سرنگونی آن را مد نظر داریم، نامعقول است اگر توقع داشته باشیم که الزاماً برای جریانات غیر ایرانی ضد جنگ هم همین معنا را داشته باشد. تا جائی که به نیروهای خارجی مربوط می‌شود، توقع این نیست که آنان به موازات مخالفت با جنگ امپریالیستی، الزاماً خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هم بشوند؛ معنایش این است که مبارزه شان با امپریالیسم و جنگ امپریالیستی به نحوی نباشد که به تقویت رژیم جمهوری اسلامی در برابر مردم ایران و سرکوب جنبش‌های آنان کمک کند و این هم یعنی ضمن مخالفت با جنگ، از حقانیت جنبش‌های مترقی در ایران حمایت کنند، و نه از حقانیت رژیم ایران در برابر آمریکا.

### «صدای سوم» تا جنگ

به دشواری‌های قبولاندن عبارت «نه به جمهوری اسلامی!» به جریانات غیر ایرانی ضد جنگ اشاره کردم. حتا در میان آن بخشی که آن را پذیرفته اند، هستند گرایشاتی که صدای سوم را تا جنگ در نگرفته است قبول دارند. البته به این صراحت نمی‌گویند بلکه حرف شان این است وقتی جنگ در گرفت دیگر نمی‌شود بی طرف مانند. تا همین جا تناقض شان این است که گویا تا جنگ در نگرفته باشد می‌شود بی طرف مانند و گوئی خودشان هم تصمیم دارند تا آن زمان بی طرف بمانند! که البته چنین قصدی ندارند.

اما از این استدلال شان قبل از هر چیز معلوم می‌شود که این‌ها حرف ما را اینطور می‌فهمند که گویا ما با شعار «نه به این و نه به آن»، بی طرفی شان در این جنگ را طلب می‌کنیم!

آدم های عامی غالباً « نه به این و نه به آن » را به معنی بیطرفی می فهمند، اما این هائی که من ازشان حرف می زدم از روشنفکران و زیدگان و هوشمندان هستند. این هم از مواردی است که ما باید منظورمان را برایشان روشن کنیم.

اشکال این ها در این نیست که می گویند نباید بی طرف بود، اشکال شان در این است که فقط دولت آمریکا و دولت ایران را می بینند و فکر می کنند بین این دو است که باید طرفی را گرفت. آن ها گویا اصلاً مردم ایران را نه به مثابه ی گوشت دم توپ هر دو طرف جنگ و نه به عنوان نیروئی برای سد کردن راه جنگ و سلطه امپریالیسم به حساب نمی آورند. باید روشن شان کرد که شعار « نه به این و نه به آن » به معنای بی طرفی نیست به معنای طرفداری از جنبش های مترقی مردم ایران در برابر هم امپریالیسم و هم جمهوری اسلامی است. باید بطور متقاعد کننده ای متوجه شان کنیم که طرف هر کدام از این عفریت ها را با هر توجیهی که بگیرند، به زیان حرکت مردم ایران برای رهائی و به دست گرفتن سرنوشت خودش تمام خواهد شد و به نیروهای مترقی و پیشرو در ایران ضربه خواهد زد. هر کدام از این دو طرف پیروز بشوند، تلفات بلافصل و نقد اش را جنبش های آزادی خواهانه و برابری طلبانه مردم ایران خواهد داد و بازنده اولیه و نهائی اش مردم ایران - و صد البته مردمان منطقه - خواهند بود.

ما در دیالوگ هائی که با این ها داریم باید ازشان بپرسیم که اگر شعار « نه به جمهوری اسلامی » را تا جنگ درنگرته قبول دارند، اصلاً از آن چه می فهمند و خط مشی شان در قبال جمهوری اسلامی تا در گرفتن جنگ چیست؟ باید این موضوع را تفهیم کنیم که صدای سوم را تا جنگ درنگرته قبول داشتن به معنای قبول نداشتن آن از همین حالا است! کسی که به هنگام در گرفتن جنگ خودش را موظف به قرار گرفتن در کنار جمهوری اسلامی بداند، امروز نمی تواند نسبت به آن موقعیت بی تفاوت و بی طرف باشد. منطقاً باید از همین امروز برای تقویت جمهوری اسلامی در برابر جنگ احتمالی تلاش کند. این تناقض بزرگی است که دارند.

اما این هم خیلی اهمیت دارد که روشن شان کنیم که مضمون واقعی آن جانبداری ئی که وعده اش را به هنگام وقوع جنگ میدهند چیست. این جانبداری بیش از آن که تقویت جمهوری اسلامی در برابر ماشین نظامی آمریکا باشد، تقویت ماشین سرکوب جمهوری اسلامی علیه مردم خواهد بود. دلیل اش این است که کسی که بخواهد وقتی جنگ در گرفت در کنار جمهوری اسلامی قرار بگیرد یا باید به تقویت و تجهیز نظامی آن؛ یا به حمایت های دیپلماتیک و مالی از آن و یا به تحکیم موقعیت سیاسی آن در داخل ایران بپردازد. حمایت های نظامی و دیپلماتیک و مالی از طرف نیروهائی که مورد بحث ما هستند موضوعیت ندارد؛ می ماند حمایت سیاسی از آن که در خفیف ترین حالت، همسوئی و توجیه گری سرکوب جنبش های آزادی خواهانه و مترقی مردم ایران توسط رژیم به بهانه شرائط جنگی خواهد بود. کسی که بخواهد با جنگ به هنگام وقوع آن از راه حمایت از جمهوری اسلامی مقابله کند، حالا هم باید از راه همسوئی با آن و توجیه سرکوبگری های کنونی اش به بهانه خطر جنگ، به پیشگیری جنگ بپردازد و هیچ دلیلی ندارد که تا وقوع جنگ « نه به جمهوری اسلامی » بگوید و این رژیم را در برابر جنبش های مردمی که سر این رژیم را می خواهند تضعیف کند.



از این حرف‌ها منظورم این نیست که صاحبان چنین گرایشی حتماً و عملاً یا آگاهانه دارند از سرکوب جنبش‌های مردم حمایت می‌کنند، منظورم این است که باید آنان را متوجه تخلخل و تناقضات استدلال‌شان که در قالب ضدیت با امپریالیسم و جنگ و جانبداری از مظلوم عرضه می‌شوند بکنیم. باید به آنان توضیح بدهیم که اگر چه طرف جنگ افروز، آمریکا است، ولی قضیه خطر جنگ دو طرف دارد و رژیم اسلامی هم با تحریکات و بهانه دادن هایش جنگ طلبی می‌کند. برای پیشگیری از وقوع جنگ، هم جلو جنگ افروزی‌های دولت آمریکا را باید گرفت و هم جلو بحران‌سازی‌ها و تحریکات و بهانه دادن‌های رژیم اسلامی را.

اشتباه این دوستان ضد امپریالیست ما در این است که برای جانبداری، فقط دو دولت طرف جنگ را می‌بینند که گویا باید طرف یکی‌شان را بگیرند! درخواست ما از آنان این است که مردم ایران را هم به‌عنوان نیروی صاحب نقش و اثر گذار چه در پیشگیری از جنگ و چه پس از وقوع احتمالی آن به حساب بیاورند.

اما مردم ایران عملاً به چه وسیله و طریقی می‌توانند به سهم خود جلو جنگ و نیز سلطه امپریالیسم را بگیرند؟ روشن است که از طریق هیزم ریختن در کوره تبلیغات جنگ طلبانه رژیم نمی‌توانند. آنچه می‌توانند بکنند و امروز دارند در مقیاسی هنوز بسیار ابتدائی و ناکافی - ولی قهرمانانه - می‌کنند، پیش کشیدن مطالبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌شان در برابر برنامه‌های نظامی و جنگی رژیم است. اگر پارسال کارگران ایران در برابر شعار رژیم ساخته «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» با شعارهایی چون «تشکل مستقل حق مسلم ماست»، «امنیت مشاغل حق مسلم ماست» مخالفت‌شان با جنگ را نشان دادند، در اول ماه مه امسال با بالابردن پلاکارد «ما انرژی هسته‌ای نمی‌خواهیم، حقوق ۱۸۳۰۰۰ تومانی هم نمی‌خواهیم؛ ما کار می‌کنیم که زندگی کنیم، زندگی نمی‌کنیم که کار کنیم» با جسارت و صراحت توی دهان جنگ طلبان رژیم زدند که مدعی‌اند مردم انرژی هسته‌ای می‌خواهند و اگر ما هم کوتاه بیائیم مردم نمی‌آیند!

موضع صدای سوم و مضمون شعار «نه به جنگ امپریالیستی و نه به جمهوری اسلامی» بی‌طرفی و انفعال نیست که این دوستان ما می‌گویند وقتی جنگ در بگیرد دیگر نمی‌توانند بی‌طرف بمانند! نیروی سوم در جنبش جهانی ضد جنگ، چه در فاز پیشگیری از جنگ و چه بعد از وقوع احتمالی آن، باید علاوه بر مخالفت فعال در سراسر جهان و بویژه در خود آمریکا با جنگ امپریالیستی، نیروی طرفداری از جنبش‌های آزادی خواهانه و برابری طلبانه مردم ایران، هم در برابر رژیم اسلامی و هم در برابر امپریالیسم باشد.

باید فعالان جنبش ضد جنگ و نیروهای ضد امپریالیست را متقاعد کنیم که تا جایی که به نقش خود ایران مربوط می‌شود، مسیر اوج‌گیری مطالبات جنبش‌های مردم ایران و تشکل‌یابی و متحد شدن آن‌ها با یکدیگر، تنها و نیز مؤثرترین راه مقابله مردم ایران با جنگ و امپریالیسم است و آنان از طریق حمایت از این جنبش‌های مردم در برابر رژیم اسلامی است که می‌توانند به پیشگیری از جنگ کمک کنند. و اگر هم جنگ در بگیرد، باز هم از طریق حمایت از این جنبش‌هاست که می‌شود به توقف جنگ و جلوگیری از سلطه امپریالیسم بر مردم ایران و سرنوشت آنان کمک کرد.

## نوک حمله و لبه‌ی تیز مبارزه نیروی سوم متوجه کدام باید باشد: امپریالیسم یا رژیم؟

این پرسش را برای آن به پیش می کشم که دو مسأله خیلی مهم یا عبارت دیگر دو سکوی لغزنده در برابر نیروی سوم را به بحث بگذارم.

یکی قائل شدن به دشمن عمده و غیرعمده در تقابل امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی است، و دیگری شیوه نادرست طرح این سؤال است که: سرنگونی رژیم مهم تر است یا موجودیت ایران؟!

### مسأله اول : عمده و غیر عمده

تحلیلی وجود دارد که بر طبق آن : اگر چه رژیم اسلامی برای بقای خود به بحران آفرینی احتیاج دارد و با دست زدن به تحریکات و بهانه دادن ها، یک پای خطر تهاجم نظامی به ایران است، اما در حقیقت مشتاق وقوع جنگ که ممکن است به سرنگونی اش منتهی شود نیست. این دولت آمریکاست که حتا اگر رژیم اسلامی هیچ بهانه ای هم به دست ندهد در پی چنگ انداختن به ایران است و سیاست تجاوزگرانه آن رانه اساسا در رفتارهای رژیم اسلامی بلکه باید در نقشه های امپریالیستی آمریکا برای خاورمیانه دید.

من این تحلیل را درست می دانم و تحلیل خودم هم هست، اما به محض این که این ارزیابی را ارائه میدهمی با این نتیجه گیری رو به رو میشوی که پس شّر اصلی - یا دشمن عمده - آمریکاست، و این سؤال هم به دنبالش میآید که: مگر میشود با دشمنان عمده و غیر عمده یکسان برخورد کرد؟

از این تحلیل درست اگر به درستی نتیجه گیری نشود می تواند مردم را به دامچاله « شّر کم تر، شّر بیش تر» و « ائتلاف با بد برای دفع بدتر » بکشاند. اگر از این تحلیل نتیجه گرفته شود که در این مرافعه، دشمن عمده و غیر عمده در مقابل مردم ایران وجود دارد، می شود همان منطقی که ضد امپریالیست های یک چشمی دارند و چه بخواهیم و چه نخواهیم فاتحه صدای سوم خوانده است.

اما من نه به خاطر این که نکند فاتحه صدای سوم خوانده شود بخواهم مصادره به مطلوب کنم؛ بلکه بر پایه استدلالاتی بر این بارو هستم که در این صورت مسأله مشخص و معادله معین که تقلیل امپریالیسم آمریکا و رژیم اسلامی ایران است، عمده و غیر عمده نباید کرد؛ استدلال هایم را توضیح می دهم:

به دشمن عمده و غیر عمده از زاویه خالص جنگ نگاه کنیم:

اگر از این منطق حرکت می کنیم که حتا اگر دولت ایران هم کوتاه بیاید آمریکا باز هم خواهان چنگ انداختن به ایران است، وبا تکیه بر این دلیل است که عمدگی آن را استنتاج می کنیم، با همین استدلال، تا زمانی که دولت ایران کوتاه نیامده و کماکان به تحریکات و جنگ طلبی ها ادامه میدهد، آن « اگر » تحقق نیافته تا به اعتبار آن آمریکا را عمده بدانیم. پس تا آن زمان عمده و غیر عمده ای در کار نیست و هر دو آتش افروز لند و با هیچکدام شان نمیشود همسوئی کرد.

اما اگر این « اگر » تحقق یافت و آمریکا علی رغم کوتاه آمدن رژیم ایران دست به تهاجم نظامی زد، آنوقت دیگر جنگ اتفاق افتاده است و صورت مسأله - که چگونگی پیشگیری از جنگ است - عوض شده است. در این وضعیت هم عمده و غیر عمده کردن بی مورد است چون هر ائتلافی هم که کسی با رژیم بکند، مانع از تهاجم آمریکا که صورت گرفته است نخواهد شد.

از جنگ گذشته، اگر دشمن عمده و غیر عمده را با این معیار بسنجیم که امپریالیسم آمریکا قصد نقض حق حاکمیت مردم ایران و سیه روز کردن آنها را دارد، همین الان ۲۹ سال است که رژیم جمهوری اسلامی به این کار مشغول است! اگر امپریالیسم آمریکا پشت در است، رژیم اسلامی روی سینه مردم نشسته است!

اگر هدف از عمده و غیر عمده کردن این است که مردم ایران بتوانند از حق حاکمیت شان و حق تعیین سرنوشت شان در برابر آمریکا دفاع کنند، قدر مسلم این است که در تکیه به رژیم جمهوری اسلامی که خود دشمن مجسم حق حاکمیت و حق تعیین سرنوشت آنان است، نخواهند توانست این کار را بکنند. اگر مردم ایران آن آمادگی را پیدا نکنند که رهائی شان از سلطه جمهوری اسلامی را عملی کنند، قطعاً هنوز توان سد کردن راه سلطه امپریالیسم بر سرنوشت خود شان را هم نخواهند داشت. پس با عمده و غیر عمده کردن نباید دچار توهم شد.

حتا اگر به عمده و غیر عمده قائل باشیم و آمریکا را دشمن عمده تلقی کنیم و بخواهیم مبارزه علیه سلطه جوئی او را عمده کنیم، این کار در عمل تنها از طریق فراهم کردن شرائط استقرار حاکمیت خود مردم، فراهم کردن شرائط کنترل تمام کشور توسط خود مردم و نهادهای دموکراتیک خودحکومتی شان معنی می دهد تا نه سپاهیان و نه دست نشاندگان آمریکا نتوانند جائی خالی را بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی اشغال کنند. پرهیز از فاجعه عراق هم همین درس را به ما میدهد. اگر درست دقت کنیم، به این معنا عمده کردن مبارزه علیه سلطه جوئی آمریکا هیچ مضمون عملی دیگری جز عمده کردن مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی همراه با تدارک استقرار خودحکومتی مردم ندارد. این هم دلیل دیگری برای این که من معتقدم در چاله عمده و غیره کردن نباید افتاد.

اما با این حال من به اعتبار دیگری به عمده بودن مبارزه علیه این یا آن طرف باور دارم با این توضیح که نیروی سوم شامل دو بخش است: نیروهای غیر ایرانی صدای سوم در جنبش جهانی ضد جنگ، و نیروهای صدای سوم در جنبش های داخل ایران. اگر شعار « نه به جنگ امپریالیستی! نه به جمهوری اسلامی! » را در نظر بگیریم، بخش اول آن یعنی پیشگیری از جنگ، عمدتاً می تواند مضمون کار جنبش بین المللی ضد جنگ باشد تا کار جنبش های داخل ایران. بخش دوم این شعار هم که ناظر بر مبارزه با جمهوری اسلامی است ( اعم از عقب راندن یا سرنگونی آن) عمدتاً و اساساً کار خود مردم ایران است. بدون تردید نیروی جهانی صدای سوم با پشتیبانی از مبارزات آزادی خواهانه و برابری طلبانه مردم ایران، در این مبارزه سهمی ایفا می کند؛ کما این که مردم ایران هم در مقاومت هاشان در برابر سیاست های میلیتاریستی و جنگ طلبانه رژیم اسلامی و ابراز مخالفت شان با مداخله گری های امپریالیستی، در جنبش جهانی ضد جنگ سهمی ایفا می کنند. اما تمرکز مبارزه بخش بین المللی نیروی سوم عمدتاً می تواند روی مقابله با جنگ افروزی و مداخله گری امپریالیسم، و تمرکز بخش داخلی نیروی سوم عمدتاً میتواند روی مبارزه با رژیم اسلامی باشد. این تقسیم کار و تقسیم سهم، از جغرافیای سیاسی و از

امکانات و توانائی های بکلی متفاوت این دو بخش نیروی سوم ناشی می‌شوند. بر اساس این تفاوت ها، آماج های مستقیم و بلا فصلِ نوکِ حمله و لبه تیز نیروی بین المللی و داخلی صدای سوم فرق می‌کند: در داخل، آماج مستقیم و بلا فصلِ نوکِ حمله و لبه تیز مبارزه باید رژیم حاکم باشد، و در جنبش جهانی ضد جنگ، امپریالیسم – البته بدون این که هیچ یک از این ها به جنگجویان یک چشمی تبدیل بشوند!

به این اعتبار میشود از وظائف عمده و تمرکز عمده بخش های داخلی و بین المللی نیروی سوم حرف زد؛ ولی وقتی این دو بخش داخلی و بین المللی نیروی سوم را در کلیت اش و به عنوان یک مجموعه در نظر بگیریم، می بینیم که در این کلیت، عمده و غیر عمده ای وجود ندارد و نوک حمله و لبه تیز مبارزه همزمان و از دوجبهه داخل و بین المللی متوجه هم جمهوری اسلامی و هم امپریالیسم است.

تجسم این یگانگی و تمرکز همزمان مبارزه، هم علیه جمهوری اسلامی و هم علیه جنگ و مداخله گری امپریالیستی، ما ایرانیان صدای سومی خارج از کشور می توانیم باشیم که هم جزو مبارزان برای سرنگونی جمهوری اسلامی هستیم و هم جزئی از جنبش جهانی ضد جنگ.

### مسأله دوم: سرنگونی رژیم مهم است یا موجودیت ایران؟

این یک سؤال مهم در رابطه با جنگ است چرا که این اخطار را مطرح می‌کند که تهاجم نظامی آمریکا تنها بود و نبود این رژیم را رقم نمی زند و ممکن هم هست که به نابودی کشوری به نام ایران منتهی شود.

اما اگر این سؤال هدف خودش را به روشنی توضیح ندهد می تواند به لغزشگاهی ناسیونالیستی برای اتحاد با رژیم تبدیل بشود. از آنجا که هیچ کس – شاید به استثنای اقلیتی جدائی طلب- نمی خواهد به بهانه خلاصی از نکبت رژیم اسلامی، موجودیت ایران از بین برود، این سؤال خود به خود به سؤال کاذب دیگری در ذهن مردم ترجمه می‌شود به این صورت که: دفاع از موجودیت ایران در اولویت است یا مبارزه با رژیم؟!

سؤال اخیر به این دلیل خود بخود از دل سؤال اول بیرون می‌آید که وقتی بدون توضیح هدف خودش در حد طرح همین سؤال باقی میماند، بین سرنگونی رژیم و نابودی ایران القای این همانی می‌کند.

روشن است که در قبال این پیش فرض که موجودیت رژیم و موجودیت ایران به هم گره خورده است، سؤال «سرنگونی رژیم مهم تر است یا موجودیت ایران؟» پاسخ ناسیونالیسم ایرانی می‌گیرد و اتحاد با جمهوری اسلامی را برای دفاع از "تمامیت ارضی" توجیه می‌کند. همان موضعی که برای مثال داریوش همایون اعلام کرده است. تصادفی نیست که سران حکومت هم از این که میان موجودیت ایران و موجودیت این رژیم اینهمانی ایجاد بشود و از این تبلیغات که از بین رفتن ایران پیش فرض مسلم جنگ آمریکا با این رژیم است، استقبال می‌کنند. ما نباید سؤال را طوری طرح کنیم که انتخاب میان موجودیت ایران یا سرنگونی رژیم را به ذهن متبادر کند؛ چون در واقعیت هم حتا اگر جنگ بشود قطعی نیست که ایران بر سر دو راهی بقای این رژیم یا بقای ایران

قرار بگیرد. هر چند که این هم احتمال است. تبلیغ چنین دو راهه مقدری از حالا فقط به درد بهره برداری رژیم می خورد.

اما با این حال طرح تجزیه ایران و خطر نابودی ایران وجود دارد و محصول خواب و خیال و شایعات نیست و گام های اجرائی اش هم شروع شده است و باید ما هم آن را جدی بگیریم . طرح سؤال « سرنگونی رژیم مهم تر است یا موجودیت ایران؟» از جانب خود ما اهمیت دارد، به شرطی که در طرح سؤال درجا نزنیم و توضیح بدهیم که چون سرنگونی به خاطر سرنگونی و این که این رژیم بیافتد و هر چه بادا باد، موضع ما نیست، باید مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی و مبارزه برای خنثا کردن نقشه های تجزیه طلبانه آمریکا از یک طرف و مبارزه علیه ستمگری رژیم اسلامی بر ملیت های ایران را که جریانات تجزیه طلب را تقویت می کند، با تأکید بر همبستگی و اتحاد طبقاتی کارگران و زحمتکشان همه ملیت های ایران برای کسب قدرت سیاسی گره بزنیم. اگر سؤال مربوط به سرنگونی رژیم و موجودیت ایران را با این توضیح همراه نکنیم، می تواند به لغزشگاهی که توضیح دادم تبدیل بشود.

\* \* \*